

پایه ی چهارم ابتدایی

# هجرت پیامبر

سطح دو



تألیف: اسحاق محمدی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

آدرس ایمیل:

#### سایت‌های مفید

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.ahlesonnat.com](http://www.ahlesonnat.com)

[www.isl.org.uk](http://www.isl.org.uk)

[www.islamtape.com](http://www.islamtape.com)

[www.blestfamily.com](http://www.blestfamily.com)

[www.islamworldnews.com](http://www.islamworldnews.com)

[www.islamage.com](http://www.islamage.com)

[www.islamwebpedia.com](http://www.islamwebpedia.com)

[www.islampp.com](http://www.islampp.com)

[www.videofarda.com](http://www.videofarda.com)

[www.nourtv.net](http://www.nourtv.net)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)

[www.bidary.net](http://www.bidary.net)

[www.tabesh.net](http://www.tabesh.net)

[www.farsi.sunnionline.us](http://www.farsi.sunnionline.us)

[www.sunni-news.net](http://www.sunni-news.net)

[www.mohtadeen.com](http://www.mohtadeen.com)

[www.ijtehadat.com](http://www.ijtehadat.com)

[www.islam411.com](http://www.islam411.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

نام کتاب : هجرت پیامبر ( دو )

ناشر : مردم سالاری

مؤلف : اسحاق محمدی

طراح و صفحه آرا : نشر احسان

نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹

شمارگان : ۵۰۰۰ جلد

قیمت : ۷۵۰۰ ریال

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۳۹-۲۷-۷

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

یادداشت

عنوان روی جلد

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

: محمدی، اسحاق ۱۳۴۱ -

: هجرت پیامبر تهیه و تنظیم اسحاق محمدی ؛ تصویرگر نشر احسان.

: تهران: مردم سالاری، ۱۳۸۹.

: ۲۸ ص: مصور (رنگی).

: زندگانی پیامبر برای کودکان و نوجوانان؛ ۲

: ۷۵۰۰ ریال : ۷-۲۷-۵۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸

: فیا

: عنوان روی جلد: هجرت پیامبر: پایه‌ی چهارم ابتدایی سطح دو

: گروه سنی: ۷-۸

: هجرت پیامبر: پایه‌ی چهارم ابتدایی سطح دو

: قرآن، برگزیده‌ها -- ترجمه‌ها

: تعلیمات دینی سنی -- راهنمای آموزشی (ابتدایی)

: هجرت

: داستان‌های مذهبی

: نشر احسان

: ۲۹۷/۳۵۰۳۵۲۰۱۳۸۹

: ۲۰۴۱۰۷۱

((بر اساس منابع اهل سنت))

حق چاپ محفوظ می‌باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگانی پیامبر  
برای کودکان و نوجوانان (دو)

پایه چهارم ابتدایی

هجرت پیامبر

تهیه و تنظیم: اسحاق محمدی

## فهرست



- درس اول: مسلمان شدن مردم یثرب ..... ۳
- اولین پیمان در عقبه ..... ۴
- دومین پیمان در عقبه ..... ۴
- درس دوم: هجرت مسلمانان به یثرب ..... ۶
- نیرنگ قریش ..... ۶
- درس سوم: هجرت پیامبر ﷺ ..... ۸
- مدینه منوره ..... ۱۰
- درس چهارم: نخستین سخنرانی پیامبر ﷺ در مدینه ..... ۱۱
- پایه گذاری مسجد النبی ..... ۱۲
- درس پنجم: یکپارچگی مسلمانان ..... ۱۳
- از خود گذشتگی انصار ..... ۱۴
- خویشترن داری مهاجرین ..... ۱۴
- پیمان نامه ..... ۱۵
- درس ششم: مبارزه با ظلم و ستم ..... ۱۶
- هجوم قریش به مدینه ..... ۱۷
- مشورت پیامبر با یاران ..... ۱۷
- درس هفتم: جنگ بدر ..... ۲۰
- انتقام جویی قریش ..... ۲۱
- درس هشتم: نفاق و تفرقه افکنی ..... ۲۲
- جنگ احد ..... ۲۲

ساکنان اصلی شهر یثرب دو قبیله ی بزرگ اوس و خزرج بودند. آنان بت پرست بودند و در کنار شان مهاجران یهود زندگی می کردند. جمعیت یهودی ها بسیار اندک بود هر گاه میان عرب ها و یهودیان جنگ در می گرفت، یهودیان به عرب ها می گفتند: «پیامبر آخر زمان به زودی خواهد آمد و ما با کمک او بر شما پیروز خواهیم شد.»

عرب ها که این سخنان را از یهودیان شنیده بودند، می دانستند که خداوند به زودی پیامبری برای هدایت و راهنمایی مردم خواهد فرستاد. اوس و خزرج بایکدیگر پسر عمو بودند، که به علت فتنه انگیزی و اختلاف افکنی یهودیان بیش از صد سال در جنگ و ستیز با هم به سر می بردند، یهودیان از این وضعیت به سود خود بهره می بردند و مال های آن ها چیره می شدند. تا جایی که سران و خردمندان اوس و خزرج احساس خطر کردند و به فکر چاره افتادند.

در سال یازدهم بعثت پیامبر، هنگام موسم حج، روزی پیامبر با شش نفر از عرب های مدینه که به حج آمده بودند آشنا شد. از آنان پرسید شما که هستید؟ گفتند از قبیله ی خزرج. پیامبر گفت: آیا مایل هستید بنشینیم و با هم صحبت کنیم؟ همگی نشستند، پیامبر ﷺ آنان را به پرستش خداوند یکتا دعوت کرد. از دین اسلام برایشان سخن گفت

و چند آیه از قرآن برایشان تلاوت کرد. آن ها به یک دیگر گفتند: به خدا قسم، این مرد باید همان پیغمبری باشد که یهودیان از او خبر می دهند. مبدا که یهودیان از شما جلو افتند و به او ایمان



آوردند. هر شش نفر اسلام را پذیرفتند، و قول دادند که سال آینده نیز با پیامبر اکرم ﷺ دیدار کنند.  
مردان خَزْرَج پس از این دیدار به شهر خود باز گشتند و خبر مسلمان شدن خود را به همه اعلام کردند و خانواده هایشان را به دین اسلام فرا خواندند.

\*\*\*

### ❖ اولین پیمان در عقبه

یک سال گذشت، بار دیگر مراسم حج فرا رسید. دوازده نفر از بزرگان یثرب به مکه رفتند و پنهانی با پیامبر اکرم دیدار کردند. با او بیعت نمودند که: برای خدا یکتا کسی یا چیزی را شریک قرار ندهند؛ فرمان او را بشنوند و از او اطاعت کنند و در هیچ کار نیکی از او نافرمانی نکنند.  
هنگامی که آن دوازده تن به یثرب باز گشتند، از پیغمبر خواستند که کسی را نزد آنان بفرستد تا قرآن را به آن ها بیاموزد، پیامبر، برای انجام این کار مهم جوانی شایسته، پرهیزگار و شجاع به نام مصعب پسر عمیر را که از جوانان پیشگام به سوی اسلام بود برگزید. مصعب با خوش رویی و مهربانی در مدت کوتاهی وظیفه ی خود را به خوبی انجام داد. بسیاری از مردم یثرب را از بت پرستی و کارهای زشت نجات داد. اسلام در تمام شهر یثرب گسترش یافت. در تمام خانه ها سخن از اسلام و پیغمبر خدا بود.

\*\*\*

### ❖ دومین پیمان در عقبه

یک سال دیگر گذشت. این بار نیز مسلمانان یثرب به مکه آمدند و قرار گذاشتند که بعد از مراسم حج، پنهانی با پیامبر دیدار کنند. مسلمانان یثرب یکی یکی در محل دیدار حاضر شدند، تعدادشان به ۷۵ نفر می رسید، که دو نفر از آنان زن بودند. پیامبر ﷺ همراه عمویش عباس پسر عبدالمطلب (که هنوز مسلمان نشده بود) به آن جا آمد.  
در این دیدار عباس عموی پیامبر ﷺ گفت: همان طور که می دانید محمد از ماست. او با سر بلندی در میان فامیلش به سر می برد، اما می خواهد نزد

شما بیاید. اگر می توانید اورا از شر دشمنانش دور نگاه دارید، این شما و این رهبرتان. و اگر می دانید که اورا به دشمن تسلیم می کنید، هم اکنون از او دست بردارید. براء پسر معرور گفت: آن چه گفتمی، شنیدیم. به خدا قسم، ما جز راستی، وفاداری و از جان گذشتگی در راه او قصد دیگری نداریم.

- اکنون ای پیامبر خدا هر چه برای خود و خدایت می خواهی از ما درخواست کن.

- پیامبر خدا ﷺ فرمود: من باشما بیعت می کنم؛ که برای خدای یکتا شریکی قرار ندهید، و همانند خانواده و فرزندان خود، از من در برابر دشمنان پشتیبانی کنید.

آن گاه پیامبر ﷺ دستش را پیش برد و با آن یاران با وفا بیعت کرد که چون به سوی شان مهاجرت کند از او حمایت کنند.

 فکر کنید و پاسخ دهید:

۱. عرب های مدینه از چه قبیله هایی بودند؟
۲. یهودیان ساکن مدینه در هنگام جنگ با عرب های مدینه به آنان چه می گفتند؟
۳. بیعت ۱۲ نفر از بزرگان مدینه با پیامبر ﷺ در مورد چه چیزهایی بود؟
۴. چرا پیامبر ﷺ مصعب پسر عمیر را به یثرب فرستاد؟
۵. دومین پیمان میان پیامبر و ۷۵ نفر از مردم یثرب چگونه بسته شد؟

## هجرت مسلمانان به یثرب

مسلمانان در مکه سخت شکنجه و آزار می دیدند، قریش هر روز بر فشارها و خشونت های خود می افزودند، اما اسلام در یثرب (مدینه) به سرعت در حال پیشرفت و گسترش بود و مردم یثرب یکی پس از دیگری به اسلام می پیوستند.

روزی پیامبر خدا ﷺ پیروان خود را فراخواند و به آنان گفت: «خداوند برای شما برادرانی قرار داده و خانه هایی فراهم ساخته است که آسوده در آن ها به سربرید».

آن گاه پیروان را فرمان داد تا به سوی شهر یثرب حرکت کنند. مسلمانان، شهر، خانه، اموال، زن و فرزندان خود را رها کردند و در راه دین، تک تک و پنهانی از شهر مکه خارج شدند، تا مشرکین از هجرت آن ها جلوگیری نکنند. تنها محمد ﷺ و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و عده ی کمی که پیر یا بیمار یا ناتوان بودند، در مکه ماندند.

\*\*\*

## نیرنگ قریش

سران قریش از مهاجرت یاران محمد به شدت عصبانی شدند و به وحشت افتادند که مبادا «محمد» نیز مکه را رها کند و به یاران خود بپیوندد و چون نیرومند گردد با آنان بجنگد. برای چاره اندیشی با هم مشورت کردند، عده ای گفتند: او را به زنجیر بکشید و زندانی کنید تا مرگش فرا رسد. دیگران گفتند: او را از شهر بیرون کنیم. گروه سوم گفتند او را بکشید و از شرش راحت شوید. اما به راستی، این کار چطور ممکن است؟ خاندان عبد مناف از او دفاع خواهند کرد. از این رو قرار گذاشتند که از هر قبیله جوانی را انتخاب کنند تا به «محمد» حمله برند و با یک ضربه ی دسته جمعی کار او را تمام کنند. چون در این صورت خانواده ی «محمد» توان جنگیدن با همه ی قبیله ها را نخواهند داشت و ناچار به قبول خون بها خواهند شد.

در همان لحظه که آنان برای کشتن پیغمبر ﷺ نقشه می کشیدند، فرشته ی وحی بر پیامبر ﷺ فرود آمد و فرمود:

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ



«و هنگامی که کافران درباره ی تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا بیرون کنند، و نیرنگ می کردند، و خدا برنامه ریزی کرد که خدا بهترین برنامه ریز است.»

ولی خداوند پیامبرش ﷺ را رها نساخت، و او را از نقشه ی ناروا دشمن باخبر ساخت و به وی فرمان هجرت داد.

پیامبر خدا ﷺ تصمیم گرفت که همراه ابوبکر رضی الله عنه به شهر یشرب (مدینه) مهاجرت کند. فوری به خانه ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و او را باخبر کرد. ابوبکر خود را برای مسافرت آماده کرد، پیامبر ﷺ به خانه برگشت تا برای سفر آماده شود. او به علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: تو درمکه بمان تا امانت های مردم را به صاحبانشان برگردانی. امشب در بستر من بخواب تا کسی نداند که من مکه را ترک کرده ام. علی رضی الله عنه با جان و دل پذیرفت و در بستر پیامبر ﷺ خوابید.

شب فرا رسید. ابوجهل و همراهانش برای کشتن پیغمبر آمدند، ابوجهل به جوانان گفت: «محمد» خیال می کند که اگر از او پیروی کنید، به فرمانروایی عرب و عجم دست می یابید.

ادعا می کند شما پس از مرگ برانگیخته می شوید! اگر از او اطاعت نکنید پس از مرگ زنده می شوید و همیشه در میان آتش جهنم می سوزید. آن دشمنان مرتب از پنجره ی خانه، اتاق پیامبر ﷺ را زیر نظر داشتند.

فکر کنید و پاسخ دهید:

۱. پیامبر ﷺ هنگام صدور فرمان هجرت، به یارانش چه گفت؟
۲. پیغمبر ﷺ چگونه از نقشه ی قریش اطلاع یافت؟
۳. پیغمبر ﷺ وقتی که از نقشه ی قریش اطلاع یافت چه تصمیمی گرفت؟



درست در لحظه‌ی بیرون آمدن پیامبر، خداوند آن‌ها را در خواب فرو برد. بدون آن که دشمنان چیزی احساس کنند، رسول الله ﷺ از میانشان عبور کرد.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

یس: ۹

«در پیش روی ایشان مانعی و پشت سرشان سدی قرار دادیم و (چشمان) ایشان را پوشانیدیم، در نتیجه آن‌ها (اورا) نمی بینند.»

نقشه‌ی بزرگ قریش در برابر برنامه‌ی محکم خداوند شکست خورد. پیامبر خدا ﷺ بدون ترس راهی خانه‌ی ابوبکر شد. مشرکان تا نزدیکی صبح در انتظار ماندند سپس با پرتاب سنگ به سوی خانه‌ی پیامبر، حمله را آغاز کردند. علی از بستر برخاست و در برابر آنان نمایان شد.

مشرکان سخت به خشم آمدند. پرسیدند: «علی» تو هستی؟! پس «محمد» کجاست؟

علی گفت: نمی دانم، او از این خانه رفته است. مشرکان دریافتند که نقشه و نیرنگشان نقش بر آب شده است. همگی با شتاب حرکت کردند تا «محمد» را پیدا کنند و او را بکشند. افرادی را برای پیدا کردن او فرستادند، برای هرکس که محمد را دستگیر کند و یا جای



او را نشان دهد، صد شتر مزدگانی تعیین کردند پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ شبانه به غاری رفتند و در آن جا مخفی شدند.

شب بعد عبدالله فرزند ابوبکر نزد آنان رفت و ماجراهایی را که رخ داده بود گزارش کرد. ابوبکر به سراغ گوسفندانی که چوپانش، آن ها را در کنار غارها کرده بود رفت و مقداری شیر آورد. پیغمبر از آن نوشید.

قریش به جست و جوی پیغمبر و ابوبکر ادامه دادند. ردپای آنان را دنبال کردند تا این که به غار «ثور» رسیدند، اما خداوند آن ها را از چشم دشمنان پنهان ساخت. دشمنان به غار وارد نشدند.

ابوبکر ﷺ که صدای مردم را می شنید گفت: خویشاوندانت تو را می جویند. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر «لاتحزن ان الله معنا» غم مخور خدا حتماً با ماست .

سه روز گذشت. پیامبر خدا و ابوبکر هم چنان در غار ماندند. سرانجام مردم از یافتن آن ها نا امید شدند. آن گاه پیامبر خدا و ابوبکر همراه یک راهنما به نام «عبدالله بن اریقط» راه سفری پرخطر را در پیش گرفتند. به منظور احتیاط بیشتر راهنما آن ها را از بیراهه برد. سپس در جهت شمال و نزدیک کرانه ی دریا سرخ به طرف شهر یترب حرکت کردند.

خدا درباره هجرت پیامبر ﷺ به مدینه چنین می فرماید:

إِلَّا نَصْرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا  
ثَانِيًا أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا  
تَحْزَنْ إِنَّا نَعْنَاهُ اللَّهُ مَعَنَا فَإَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ  
وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ  
كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

توبه: ۴۰

«اگر شما او را یاری نکنید، قطعاً خدا او را یاری کرد، آن هنگام که کفار، او را بیرون کردند، آنگاه که دومین آن دوتن که در غار بودند(پیامبر)، به یار خود گفت: غم مخور خدا حتماً با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او فرستاد و او را با سپاهیبانی که آن ها را نمی دیدند تأیید کرد و کلمه ی کسانی را کفر ورزیدند پست تر گردانید، و کلمه ی خدا است که برتر است، و خدا شکست ناپذیر و حکیم است.»

\*\*\*

## ❖ مدینه ی منوره

مردم شهر یثرب باخبر شدند که پیامبر خدا از مکه خارج شده است و به یثرب می آید. از این رو هر روز به دروازه ی شهر می آمدند و منتظر تشریف فرمایی پیامبر ﷺ می شدند، روزی مردم یثرب از شهر خارج شدند، تا از پیامبر خدا استقبال کنند، اما گرما شدت یافت و اثری از پیغمبر ﷺ دیده نشد، ناچار تصمیم به بازگشت گرفتند، ناگهان یکی از یهودیان فریاد زد که: محمد آمد. مردم با سرعت به استقبال پیامبر ﷺ شتافتند، و با خوش حالی فریاد زدند: پیامبر خدا آمد، پیامبر خدا آمد، «الله اکبر»، پیامبر آمد، «الله اکبر».

سرانجام پیامبر ﷺ و یارش ابوبکر صدیق پس از پیمودن مسافتی طولانی (بیش از پانصد کیلومتر) خسته و کوفته به سرزمین یثرب رسیدند و در میان خوش حالی و شوق هزاران زن و مرد وارد دهکده «قبا» در نزدیکی شهر یثرب شدند. پیامبر ﷺ مدتی در قبا ماند. در این مدت مردم از هر سو به دیدارش می آمدند.

محمد ﷺ نیز از فرصت استفاده می کرد و آنان را راهنمایی می کردند. در همین روزها مسجدی به نام مسجد «قبا» ساخت.

پیغمبر ﷺ پس از مدتی برشترش به نام «قصواء» سوار شد و به طرف مرکز شهر یثرب حرکت نمود. رئیس هر قبیله و خصوصاً ثروتمندان مدینه پیش می آمدند و پیامبر را به خانه های خود می کردند، ولی پیغمبر محبت و اخلاص شان را با محبت و اداء سپاس و دعای خیر پاسخ می داد و هیچ یک را نمی پذیرفت، و می فرمود: «بگذارید هر کجا که این شتر توقف کرد من همان جا اقامت خواهم نمود، زیرا که او مأموریتی دارد».

## ❖ فکر کنید و پاسخ دهید:

۱. پیغمبر ﷺ چگونه از نقشه ی قریش اطلاع یافت؟
۲. چه کسی در شب هجرت در بستر پیامبر ﷺ خوابید؟
۳. چه کسی با پیامبر ﷺ به یثرب هجرت کرد؟
۴. اولین کار پیامبر ﷺ در دهکده ی قبا چه بود؟

پیامبر ﷺ در نخستین روز جمعه به محله ی «بنی سالم بن عوف» رسید. در آن جا اولین نماز جمعه را به پاداشت، و فرمود: «ای مردم، برای آخرت خود توشه برارید. به یقین بدانید که به خدا قسم هر کس از شما ناگهان مانند کسی که برق آسمان او را زده است می میرد آن گاه گوسفندک خود را بدون چوپان رها خواهد کرد، سپس پروردگارش - بی آن که مترجمی در میان باشد - از او خواهد پرسید: آیا پیامبرم به سوی تو نیامد، و پیام مرا به تو نرساند؟ آیا به تو مال و ثروت ندادم و به توییکی نکردم؟ پس برای آخرت خود چه اندوخته ای؟ در این حال آن انسان درمانده به راست و چپ نگاه می کند، ولی راه نجاتی نمی یابد، سپس به پیش روی خود نگاه می کند، ولی جز جهنم چیزی نمی بیند. پس هر کس که بتواند خود را از آتش دوزخ دور نگه دارد - اگر چه با نصف یک خرما باشد - باید چنین کند، و کسی که آن را نیابد، به وسیله ی سخنی نیکو سودبخش، سپری در برابر آتش بسازد؛ زیرا هر عمل نیک به ده برابر آن پاداش داده می شود، و این پاداش تا هفتصد برابر افزوده می گردد، والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته.»

پس از نماز جمعه بار دیگر بر شتر نشست و افسارش را رها کرد تا به اختیار خود حرکت کند. شتر هم چنان به راه خود ادامه داد تا در پایین شهر یثرب در قطعه زمینی که به «مربد» مشهور بود ایستاد. محمد ﷺ از شتر پیاده شد و با شادی و خشنودی گفت:

«پروردگارا! مرا در منزلی پر خیر و برکت فرود آور؛

زیرا تنها تویی که آدمی را در منزل خیر و امن

و سلامت فرود می آوری.»

سپس فرمود: به خواست

خدا این مکان مسجد و

پناهگاه من خواهد بود. آن

گاه به حاضران نگاه کرد و

گفت: خانه ی کدام یک از

دوستان نزدیک تر است.



ابو ایوب گفت: خانه ی من یارسول الله! آن گاه شادان و شتابان، وسایل پیامبر ﷺ را برداشت و به خانه برد. از آن روز پیغمبر در خانه ی ابو ایوب زندگی می کرد، تا آن قطعه زمین را که از دو نوجوان یتیم بود، خرید و در آن مسجدش را ساخت و در کنار آن، اتاق های همسران خویش را پایه گذاری نمود.

\*\*\*

### ❖ پایه گذاری مسجد النبی

پیغمبر ﷺ در نخستین گام برای برپایی جامعه ی اسلامی مسجد النبی را تاسیس کرد تا محل اجتماع و مرکزی برای تربیت، شناخت، دوستی و ارتباط مستقیم با خدای جهان (نماز) باشد، و آداب و اخلاق دوران گمراهی را از بین ببرد و آداب و اخلاق انسانی و اسلامی را جایگزین کند. مسجد دانشگاهی است که مسلمانان آموزش ها و رهنمودهای اسلام را در آن یاد می گیرند.

پیامبر در ساخت و ساز مسجد شرکت می کرد و فرمود: **خدا یا پاداش واقعی، پاداش روز قیامت است، پس بر انصار و مهاجران رحمت بفرست.**

خداوند درباره ی مسجد پیامبر و بنیان گذاران در سوره توبه: ۱۰۸ آن می فرماید:

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَّهَرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٠٨﴾

« مسجدی که از روز نخست بر پایه ی تقوا بنا گردیده است سزاوار آن است که در آن نماز بگزارى. در آن جا کسانی هستند که می خواهند خود را پاکیزه گردانند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.»

در کنار مسجد خانه ی کوچکی برای پیغمبر ﷺ ساخته شد تا آخر عمر در آن زندگی می کرد. از آن روز شهر یشرب به شهر پیامبر (مدینه الرسول) تغییر نام یافت.

### ❖ فکر کنید و پاسخ دهید:

۱. پیامبر ﷺ زمین مسجد و خانه ی خود را از کجا به دست آورد؟
۲. موضوع اولین خطبه جمعه پیامبر ﷺ پس از هجرت چه بود؟
۳. هدف از ساختن مسجد رسول الله ﷺ چه بود؟

قبیله های «اوس» و «خزرج» در مدینه زندگی می کردند که به خاطر فتنه انگیزی یهودی ها سال ها با هم در جنگ و ستیز بودند، تا این که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و از بت پرستی، نادانی و جنگ با یکدیگر دست برداشتند. به خاطر این نعمت الهی هر دو قبیله مانند دو برادر، زندگی جدیدی در زیر پرچم اسلام آغاز کردند. خداوند در این باره می فرماید:

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۳﴾

آل عمران: ۱۰۳

«همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید، و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید؛ هنگامی که دشمن یک دیگر بودید، اما خدا در دل های شما الفت و محبت افکند تا به لطف او با هم برادر شدید، در حالی که بر لبه ی پر تگاه جهنم قرار داشتید، و شما را نجات داد.

این چنین خداوند آیات خویش را برای شما بیان می کند، به امید این که هدایت شوید.»  
اوس و خزرج از مهاجران خیلی خوب مهمان نوازی کردند. پیامبر به پاس این مهمان نوازی، آنان را «انصار» (یاران) و کسانی که از مکه آمده بودند «مهاجران» نامید، و میان هریک از آن دو، پیوند برادری اسلامی برقرار ساخت. مردم مدینه از مهاجران مکه، در خانه های



خود پذیرایی می کردند و یار و غم خوار آن ها بودند. «انما المومنون اخوه» به راستی که مومنان برادر واقعی هم دیگرند.

\*\*\*

### ❖ از خود گذشتگی انصار

انصار، برادران مهاجر خود را با جان و دل پذیرا شدند و با آنان مهربانی و دوستی و همدردی کردند، تا جایی که اموال خود را با آن ها تقسیم کردند. خداوند درباره ی سخاوتمندی و گذشت انصار در سوره حشر: ۹ می فرماید:

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

«آنانکه پیش از آمدن مهاجران ایمان آورده اند و خانه و کاشانه را برای آن ها آماده کرده اند، کسانی را که به سوی ایشان مهاجرت کرده اند دوست می دارند، و در درون خود نسبت به چیزهایی که به مهاجران داده اند حسدی نمی یابند و آن ها را بر خود برتری می دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند. هر کس از بخل نفس خویش در امان ماند، در حقیقت رستگار است.»

\*\*\*

### ❖ خویشتن داری مهاجران

ولی مهاجران با این که از شهر خود (مکه) رانده شده بودند، و قریش تمامی اموالشان را گرفته بودند و در فقر و تنگ دستی شدیدی به سر می بردند، پیشنهاد انصار را نپذیرفتند و به مال اندوزی روی نیاوردند، بلکه کرامت و عزت خویش را حفظ کردند، از برادران انصار خویش قدردانی نمودند و تا دست یافتن کار به مال اندکی قناعت کردند، زیرا به خاطر ایمان هجرت کرده بودند، نه برای ثروت.

پیامبر جامعه ی جدید اسلامی را بر پایه ی مهر و محبت، از خود گذشتگی، عزت نفس و وحدت و یک پارچگی بنیان نهاد و یارانش (مهاجر و انصار) را چنان تربیت کرد که حتی در جان فشانی در راه دین از هم دیگر سبقت می گرفتند. خداوند درباره ی سرانجام آن ها چنین می فرماید:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ مِنْهُمُ الْبِرَّاءُونَ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي



تحتها الأَنْهَرُ خَلِيدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكُ الْفَوْزِ الْعَظِيمِ ﴿١٠٠﴾ توبه: ۱۰۰

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته که از زیر آن رودها جاری است و جاودانه در آن می ماند. این است پیروزی و رستگاری بزرگ.

\*\*\*

### پیمان نامه

پیغمبر رهبری سیاسی مردم مدینه را به عهده گرفت، و پس از ایجاد وحدت در میان مسلمانان به برقراری روابط با غیر مسلمانان از جمله یهود ساکن مدینه پرداخت. بدین منظور با قبيله ها سه گانه ی یهود: «بنی قریظه، بنی قینقاع و بنی نضیر» بر اساس همزیستی مهربانانه همسایگی دوستانه پیمان بست، مهم تر آن که دفاع از مدینه منوره را در آن پیمان نامه گنجاند، و برای آن ها آزادی اندیشه و عقیده و حق استفاده از املاک و اموالشان را تضمین کرد. براین اساس هیچ مسلمانی حق تجاوز به جان، مال و ناموس آنان را نداشت در حقیقت پیغمبر، رحمتی جهانی بود آن چنان که خداوند می فرماید:

انبیاء: ۱۰۷

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾  
«تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده ایم»

### فکر کنید و پاسخ دهید:

۱. چه چیزی باعث وحدت بین اوس و خزرج شد؟
۲. انصار چگونه از مهاجرین استقبال کردند؟
۳. خداوند به پیشگامان مهاجر و انصار و پیروان راستین آن ها چه وعده ای داده است؟
۴. پیامبر ﷺ با یهود مدینه چگونه رفتار کرد؟
۵. پیامبر ﷺ چه حقوقی را برای یهودیان تضمین کرد؟

پیغمبر ﷺ در مدت ده سال مردم را به سوی اسلام دعوت می کرد. بسا کسانی در این راه با او مجادله می کردند و به اذیت و آزار او و یارانش می پرداختند. ولی رسول الله و مسلمانان بنا به فرمان خداوند:

**﴿ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْرِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ... ﴾**  
صبر و شکیبایی پیشه می کردند. (احقاف: ۳۵)

تأین که خداوند به آن ها اجازه داد از حقوق خود دفاع کنند و در سوره حج: ۳۹ - ۴۰ فرمود:

**﴿ أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ۗ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ بغيرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ ... ﴾**

« اجازه ی (جنگ) به کسانی داده می شود که با آنان جنگ می شود، زیرا به ایشان ستم شده و خداوند بر نصرت و یاری آن ها تواناست. همان کسانی که به ناحق، به خاطر این که می گفتند خداوند پروردگار ماست، از خانه و کاشانه ی خود اخراج شده اند.»

در سال دوم هجرت بود که به پیغمبر خبر رسید ابوسفیان (رهبر مشرکین مکه) از سفر بازگانی خود باز می گردد.

پیامبر به اصحاب فرمود: این قافله ی تجارتی قریش است و در آن اموال شماست؛ بر آن ها بتازید و حق خود را باز ستانید.

بدین منظور پیامبر با مهاجران و عده ای از انصار که تعداد آن ها به ۳۱۳ نفر می رسید حرکت کرد. پرچم را به دست مصعب بن عمیر داد. مسلمانان تنها دو اسب و هفتاد شتر داشتند. از مدینه حرکت کردند، تا قافله ی ابوسفیان را محاصره کنند و اموال ازدست رفته ی خود را از او باز ستانند. زمانی که ابوسفیان باخبر شد که محمد و یارانش به طرف کاروان وی در حرکت هستند، بی درنگ قاصدی را به مکه فرستاد تا به مردم اطلاع دهد. وقتی که آن مرد به مکه رسید فریاد برآورد: ای مردم قریش! اموالی که نزد ابوسفیان داشتید، مورد حمله ی محمد و یارانش قرار گرفته و فکر نمی کنم دیگر به آن ها دست یابید.

مسلمانان قافله ی تجارتی قریش را نیافتند، چون ابو سفیان جهت حرکت خود



را تغییر داد و از کرانه ی دریای سرخ به طرف مکه روانه شد.

\*\*\*

#### ❖ هجوم قریش به مدینه

مشرکان مکه با شنیدن خبر حمله ی مسلمانان به قافله تجارتنی قریش فوراً برخاستند، نیزه ها و شمشیر ها را برگرفتند تا از اموال خود دفاع کنند. همه ی بزرگان قریش غیر از ابولهب حرکت کردند. جنگ جویان، اسب سواران، شتر سواران و پیاده ها نزدیک به هزار نفر با شصت اسب، و ششصد زره و شتران بسیار با آهنگ طبل به راه افتادند. سپاه مکه با غرور بسیار به طرف شمال می رفت که ناگهان خبرنجات یافتن کاروان تجاری شان رسید، عده ای از آن ها پیشنهاد بازگشت به مکه را دادند، اما ابوجهل مغرورانه اصرار داشت که به حرکت خود ادامه دهند تا به مسلمانان حمله کنند و آنان را از پای در آورند. تا بدین سان در برابر قبایل ساکن شبه جزیره عربستان قدرت نمایی کردند.

\*\*\*

#### ❖ مشورت پیامبر با یاران

به پیامبر خبر رسید که لشکر بزرگ قریش از طرف سرزمین «بدر» به سوی مدینه در حرکت هستند. از طرفی دیگر پیامبر و همراهانش برای جنگ نیامده بودند، بلکه آمده بودند تا اموال غارت شده ی خود را از کاروان قریش باز ستانند. خداوند در این مورد می فرماید:

وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

انفال: ۷

«آنان که خداوند پیروزی بریکی از دو دسته را به شما وعده داد(پیروزی بر کاروان تجاری یا لشکر قریش) شما دوست می داشتید دسته ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیست(کاروان)، ولی خداوند می خواست حق را به فرمان خود ظاهر و استوار گرداند و کافران را ریشه کن کند.»

پیغمبر بادقت تمام رویدادهای ناگهانی و خطرناک را بررسی کرد. هر چند که او فرستاده ی خدا، و فرمانده ی همه ی نیروها بود، با این حال بنا به دستور خداوند که

در آیه ی ۱۵۹ سوره ی آل عمران می فرماید: «...وَسَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ...» با آنان در کارها مشورت کن، با مردم به مشورت نشست که چه کنند؟

یکی از مهاجران به نام مقداد بن اسود پیاخاست و گفت: ای پیامبر خدا! هر راهی که خدا به تو نشان می دهد در پیش بگیر، ما با تو خواهیم بود. ما مانند بنی اسرائیل نخواهیم بود که به موسی گفتند: تو و پروردگارت بروید و با دشمن بجنگید و ما این جا می نشینیم، ما می گوئیم تو و پروردگارت به جنگ بروید و ما هم همراه شما خواهیم جنگید. از آن جا که پیامبری خواست نظر گروه انصار را هم بشنود، چون آنان دفاع از پیامبر را در مدینه تعهد کرده بودند، نه خارج از مدینه فرمود: ای مردم، نظر شما چیست؟

سعد بن معاذ که از بزرگان انصار بود گفت: مثل این که نظر ما انصار را می خواهید.

پیغمبر فرمود: آری.

سعد اظهار داشت: ما به تو ایمان آورده ایم و تو را تصدیق کرده ایم، و شهادت داده ایم که هرچه آوردی حق است؛ ما با تو پیمان محکم بسته ایم که دستور هایت را بشنویم و اطاعت کنیم. ای پیامبر خدا! به دنبال اجرای فرمان خدا روان شو، ما با تو خواهیم بود، گر چه دریا را به پیمایی با تو خواهیم پیمود. ما از آن بیم نداریم که ما را فردا در برابر دشمنان قرار دهی، زیرا که ما در جنگ، پایدار، و در برخورد با دشمن، راستگو و استواریم، امیدواریم که خداوند ما را مایه ی نور چشم تو گرداند. پس اکنون ما را در پرتو عنایت خدا به میدان کارزار رهسپار ساز.

پیامبر با اصحابش به طرف منطقه ی بدر حرکت کرد تا از حمله ی قریش به مدینه جلوگیری کنند. آنها در محلی از سرزمین بدر فرود آمدند، اما یکی از کارشناسان نظامی به نام حباب بن منذر انصاری فرود آمدن در آن جا را خوب ندانست، او به پیغمبر گفت: ای رسول خدا، آیا این جا را که اختیار کرده ای، به دستور خداست

و ما حق نداریم نظر دهیم، و یا انتخاب آن نظر خودت است؟ پیغمبر گفت: نه! نظر خودم است. حباب گفت: بنابراین جایگاه مناسبی نیست، بهتر است در کنار نزدیک ترین چاه بدر به لشکر گاه دشمن، که آب فراوان و گوارا دارد، فرود آییم. پیغمبر گفت: نظر شما درست است. آن گاه فرمان داد تا مطابق نظر حباب عمل کنند. این چنین پیامبر اکرم یارانش را تربیت کرد تا بتوانند پس از رحلت ایشان، مشکلات زندگی را با مشورت حل کنند. و برابر آیه ی ۳۸ از سوره ی شوری که می فرماید: **... وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ...** «کارهای شان با مشورت است» عمل کنند و از تک روی و خود رایی دوری ورزند.

فکر کنید و پاسخ دهید:



۱. آیا جنگیدن با دشمنان ستمگر، ظلم است؟ چرا؟
۲. چرا قریش درحالی که قافله ی تجارتي اش نجات یافته بود به طرف مدینه هجوم آوردند؟
۳. پیامبر ﷺ هنگامی که باخبر شد که لشکر قریش به طرف مدینه هجوم آورده است چه کرد؟ چرا؟
- ۴- مقداد بن اسود در پاسخ پیامبر چه گفت؟
- ۵- سعد بن معاذ در پاسخ پیامبر چه گفت؟
- ۶- پیامبر ﷺ وقتی پیشنهاد حباب بن منذر را شنید چه کرد؟

چون پیغمبر سپاه قریش را از دور دید، رو به آسمان کرد و با خدا به دعا و راز و نیاز پرداخت و گفت: «خداوندا! این قریش است که باغرور و تکبر به سوی ما می‌آید تا با تو بجنگد و فرستاده‌ی تو را تکذیب کند.»  
 «خداوندا! اگر این مسلمانان نابود شوند، در زمین کسی تو را عبادت نخواهد کرد.»

«خداوندا! آنچه را که به ما وعده فرموده‌ای عطا فرما.»

«خداوندا! ما به یاری و پیروزی تو امید داریم.»

در روز هفدهم رمضان، سپاه اسلام، در محل مناسبی که حباب بن منذر انتخاب کرده بود مستقر شد. محل مناسبی را برای فرماندهی انتخاب کردند. پیامبر به صف آرایی سپاه پرداخت. مسلمانان و قریش با هم رو به رو شدند. در آن هنگام سه تن از بزرگان قریش به میدان آمدند و مبارزه طلبیدند. پیغمبر بی درنگ برای سه تن فرمان نبرد صادر فرمود: حمزه فرزند عبدالمطلب، علی بن ابی طالب، عبید بن حارث بن عبدالمطلب. مبارزه شروع شد؛ سرانجام هر سه مسلمان بر سه حریف خود پیروز شدند و آن‌ها را کشتند.

پیغمبر به یارانش فرمود: قسم به آن کس که جان محمد در دست اوست، هر کس که امروز با مشرکان بجنگد، سختی‌ها را تحمل کند، به دشمن پشت نکند و کشته شود، به طور قطع خداوند او را وارد بهشت خواهد ساخت.

نبرد دسته جمعی شروع شد. هر دو سپاه به سوی یکدیگر شتافتند. در این میان ابوجهل کشته شد و قهرمانان اسلام شجاعانه جنگیدند.

سپاهیان مکه وقتی دیدند بزرگانشان کشته شده‌اند، فرار را بر قرار ترجیح دادند. مسلمانان نیز آنان را دنبال و بسیاری را دستگیر کردند.

در این میان نگاه بلال به امیه بن خلف، یکی از سر دسته‌های لشکر مکه افتاد. با خود اندیشید که اگر او زنده بماند، به پیروزی دست نیافته‌است. این است که بی‌درنگ به وی حمله کرد و او را با شمشیر زد. او آخرین نفر از بزرگان قریش بود که در جنگ بدر به قتل رسید.

مسلمانان کشتگان قریش را که نزدیک به هفتاد تن بودند دفن کردند. پیغمبر بالای سرشان ایستاد و به آنان گفت: ای اهل بدر، آیا وعده‌ی پروردگارتان را

حق یافتید؟ من وعده‌ی پروردگارم را حق یافتم.  
 مسلمانان پرسیدند: ای پیامبر خدا، آیا با کسانی که مرده اند سخن می‌گویی؟  
 پیغمبر فرمود: این مردگان به وعده‌ی پروردگار از شما آگاه‌ترند، زیرا به سزای  
 اعمال خویش رسیده‌اند.

جنگ بدر به لطف و رحمت خداوند با پیروزی مسلمانان به پایان رسید. این  
 جنگ ضربه‌ای سخت بر قریش و پیروزی بزرگی برای محمد و مسلمانان بود.  
 در این جنگ مسلمانان آموختند، که بسا سپاهی اندک، سپاه بزرگی را با یاری  
 خدا می‌تواند شکست دهد.

خداوند در باره‌ی جنگ بدر در قرآن در سوره آل عمران: ۱۲۳ فرمود:

﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

«خداوند در جنگ بدر شما را یاری داد، در حالی که شما ناتوان بودید، بنابراین  
 تقوا پیشه کنید، شاید سپاس گذارید.»

\*\*\*



## ❖ انتقام جویی قریش

پیامبر و یارانش در جنگ بدر پیروز شدند. سران قریش در این جنگ کشته شدند. از این رو فرزندان کشته شدگان دور هم جمع شدند و نزد ابوسفیان و بزرگان قوم رفتند و گفتند: ای مردم قریش! محمد بهترین‌های شما را به قتل رسانده است. ما را یاری کنید تا با وی بجنگیم. مردم قریش با هم متحد شدند تا به جنگ مسلمانان بروند و انتقام خون پدران، فرزندان و برادران خود را که در بدر کشته شده بودند بگیرند.

سال سوم هجرت بود که قریش با امکانات فراوان به سرکردگی ابوسفیان حرکت کرد.

هنگامی که پیامبر اطلاع یافت که قریش برای جنگ حرکت کرده و نزدیک مدینه منوره رسیده است، یاران خود را جمع کرد و آن‌ها فرمود: **به نظر شما چه طور است که در شهر بمانیم و آنان را رها سازیم. اگر خواستند به شهر وارد شوند با آنان خواهیم جنگید؟**

نظر پیغمبر همین بود. زیرا در طرف مقابل، لشکر قریش بود و مقابله‌ی با آنان کار آسانی نبود. اگر سپاهیان اسلام در شهر می ماندند، مشکل بود که سپاهیان قریش بتوانند وارد شهر شوند.

ولی این نظر مورد استقبال جوانان مسلمان قرار نگرفت. نظر آنان این بود که برای جنگ با دشمن از شهر خارج شوند، از این رو گفتند: ای پیامبر خدا! اجازه بده که به سوی دشمن بشتابیم تا آنان خیال نکنند که ما ترسو و ناتوانیم.

«عبدالله ابن ابی» اظهارداشت: ای پیامبر، در شهر بمان و از شهر خارج نشو. اما جوش و خروش جوانان از هر سو بلند بود. آن‌ها خواستار خروج از شهر بودند و می گفتند: ننگ است که دشمن به شهر ما حمله کند.

## ❖ فکر کنید و پاسخ دهید:

۱. پیامبر ﷺ قبل از شروع جنگ به مسلمانان چه وعده ای داد؟
۲. خداوند درباره ی جنگ بدر چه می فرماید؟
۳. چه چیزی باعث شد که مشرکان قریش دوباره به مدینه حمله کنند؟
۴. پیامبر ﷺ هنگامی که باخبر شد که لشکر قریش به مدینه هجوم آورده چه کرد؟ و سرانجام چه تصمیمی گرفتند؟



## نفاق و تفرقه افکنی

عبدالله بن اُبی که قبل از مهاجرت پیامبر ﷺ، می خواست رهبر مدینه شود، به ظاهر مسلمان شد، اما ایمان در قلب او جای نگرفته بود و کینه و حسادت پیغمبر را در دل خود جای داد. از این که پیغمبر به پیشنهاد وی عمل نکرد نظر جوانان را پذیرفت، سخت خشمناک شد، به کسانی که با پیغمبر ﷺ روانه میدان جنگ بودند رو کرد و گفت: پیغمبر از جوانان اطاعت کرد و حرف مرا نشنید، نمی دانم چرا باید خود را به کشتن دهیم؟ سپس خودش و همراهانش باز گشتند.

عبدالله پسر عمرو به دنبال آنان رفت و گفت: ای مردم، اکنون که دشمن آمده، شما را به خدا سوگند، مردم خود و پیامبر را، زبون و خوار نسازید، ولی آنان عذر بی جا آوردند. چنان که خداوند آن را باز گو می کند:

... قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ ...

«اگر می دانستیم جنگی هست با شما می آمدیم.»

\*\*\*

### ♦ جنگ احد

پیامبر ﷺ با سربازان مخلص و جان برکف خویش به راه خود ادامه دادند تا به کوه «أحد» رسیدند. پیغمبر خدا سپاهیان خود را در دامنه‌ی کوه قرار داد، و تیراندازان را بر روی تپه ای مستقر کرد و بسیار سفارش کرد که: «به هیچ وجه محل خود را رها نکنید، مراقب ما باشید و در هیچ شرایطی آن جا را رها نکنند، چه پیروز شویم یا شکست بخوریم در جای خود استوار بمانید.» آن گاه شمشیرزنان را در صفی منظم کرد، تا با قریش مانند ساختمانی به هم پیوسته بجنگند.

سپس به آنان رو کرد و گفت: «بدانید که هیچ کسی نمی میرد تا آن که روزی خود را دریابد. و بدانید که فرد مسلمان نسبت به دیگر مسلمانان همانند سر برای تن است که اگر به درد آید تمامی اعضای بدن به درد می آیند.» لشکر مسلمانان ۷۰۰ نفر و لشکر دشمنان سه هزار نفر بود. ولی پیامبر ﷺ اطمینان داشت که روحیه ی سربازان مسلمان از روحیه ی سربازان کفار بسیار قوی تر است و اگر سپاهیان او از دستوراتش پیروی کنند به یاری خداوند دشمنان اسلام را شکست

خواهند داد.

سپاهیان دشمن در تپه‌ی وسیعی در برابر کوه اُحد ظاهر شدند و به تدریج پیش آمدند تا رو بروی سپاهیان اسلام قرار گرفتند. مبارزه تن به تن آغاز شد. مردی از قریش به میدان آمد و مبارز طلید، حمزه رضی الله عنه عموی پیامبر که از قهرمانان اسلام بود به سویش شتافت و با شمشیر او را از پای درآورد، آن گاه ابن ابی طلحه به میدان آمد و فریاد برآورد: ای محمد، کیست که با من مبارزه کند؟ علی بن ابی طالب رضی الله عنه پیا خاست و به میدان رفت، همین که ابن ابی طلحه احساس کرد که نمی تواند ایستادگی کند پا به فرار گذاشت. علی رضی الله عنه به سرعت وی را دنبال کرد و بایک ضربه او را بر زمین غلطاند.

آن گاه جنگ دسته جمعی شروع شد و زنان مشرکین با دَف زدن و آواز خواندن مردم را به جنگ با مسلمانان تشویق می کردند. در آن زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را یاد می کرد و می فرمود:

**بارخدا یا، با کمک تو حرکت می کنم و راه می روم، و در راه تو می جنگم، خداوند مرا کفایت می کند، زیرا که او بهترین نگه دارنده است.**

مسلمانان هم چنان با کفار می جنگیدند، تا این که دشمنان شکست خوردند و گریختند، ولی مسلمانان به جای این که کار دشمن را تمام کنند، شروع به جمع آوری ابزار و سلاح ها جنگی کردند.

در آن موقع کمان داران که از بالای کوه این صحنه را تماشا می کردند به گمان این که جنگ تمام شده است، شادی کنان فریاد برآوردند: غنیمت، غنیمت..... فرماندهی آنان فریاد زد: مگر با پیامبر پیمان نبسته اید که محل خود را ترک نکنید؟ کمان داران گفتند: دشمن شکست خورده و برادران ما مشغول جمع آوری غنیمت هستند. آنان جایگاه خود را رها کردند و به سفارش پیامبر توجه نکردند و رفتند تا غنایم را جمع آوری کنند.

خالد بن ولید که هنوز در صف قریش به سر می برد و سردار ماهری بود، همین که دید مسلمانان سنگرهای خود را رها کرده اند، با اسب سواران کوه کمان داران را دور زدند و در مقابل مسلمانان قرار گرفتند و شروع به تیراندازی به سوی آنان کردند، فاجعه ای ناگوار رخ داد. به طوری که مسلمانان با ناامیدی از خود دفاع می کردند، تا جایی که نیروهای دشمن یکی پس از دیگری سینه



های مهاجران و انصار را می شکافتند. وحشی آن برده نیزه انداز و معروف بود، حمزه را نشانه گرفت و نیزه ی خود را به سوی او پرتاب کرد. ناگهان حمزه فرو غلطید و خون فراوان از وی سرازیر گردید و چیزی نگذشت که به شهادت رسید.

جنگ سختی در گرفت، در آن هنگام مسلمانان از پیرامون پیامبر پراکنده شدند، جز چند نفر از مسلمانان که با جان و دل از وی دفاع می کردند.

مصعب بن عمیر و حنظله بن ابی عامر معروف به (غسیل الملائكة) در راه دین فداکاری کردند. ابودجانه رضی الله عنه که خود را سپر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و در حالی بر روی ایشان خم شده بود، تیرهای دشمنان در او فرو می رفت. ام عمار به زخمی ها

آب می داد او همین که دید مردم از دور پیامبر ﷺ پراکنده شده اند، مشک آب را رها کرد، خنجری برداشت، نزد پیامبر ﷺ آمد و همراه تعداد کمی که پیرامون پیغمبر ﷺ بودند به دفاع از جان پیامبر ﷺ پرداخت. ناگهان کسی فریاد برآورد که: محمد کشته شد.

ابوسفیان به گمان این که محمد کشته شده است دستور داد که جنگ را متوقف کنند، چون تنها هدفش کشتن محمد و انتقام از حمزه برای خشنود شدن همسرش هند بود. از این رو مردان خود را پیرامون پرچم خود جمع کرد. مسلمانان خود را بالای کوه رساندند و آماده شدند که بار دیگر بجنگند، ولی ابوسفیان نپذیرفت و گفت: امروز به جای روز بدر، زنده باد بت «هبل» ما دارای بت «عزی» هستیم و شما بت عزی ندارید. یکی از اصحاب پیامبر جواب داد: خداوند یار و یاور ماست و شما یآوری ندارید.

ابوسفیان گفت: وعده ی جنگ با شما، سال آینده در سرزمین حمرای اسد است. مسلمانان پاسخ دادند: بسیار خوب، وعده ی ما سال آینده باشد.

ابوسفیان لشکریان خود را جمع کرد و به سوی مکه حرکت کرد. پیامبر ﷺ نیز از کوه فرود آمد تا کشته شدگان مسلمان را ببیند. چون جسد حمزه رضی الله عنه را دید چشمانش پر از اشک شد و اندوه او را فرا گرفت. مسلمانان نیز از شکستی که به سبب بی توجهی به سفارش پیامبر ﷺ بر آنان وارد شده بود و عده ای از مسلمانان شهید شده بودند سخت اندوهگین شدند، به خصوص هنگام بازگشت به مدینه که منافقین آنان را مسخره کرده و می گفتند:

«لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قَتَلُوا» «اگر نزد ما می ماندند نه می مردند و نه کشته می شدند».

اما خداوند به آن ها بشارت خیر داد و گفت:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝۱۳۹﴾  
 ﴿إِنْ يَمَسُّكُمْ فِي ذَلِكَ مِنْ أَلْسِنَةٍ أَوْ مَقْتَلٍ فَسَهْوَكٌ وَمِثْلَهُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مَا يَمْصُرُهُمْ رَبُّكَ لِيَأْخُذَهُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ لَمَّا هُمْ يَظُنُّونَ ۝۱۴۰﴾  
 ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝۱۴۰﴾

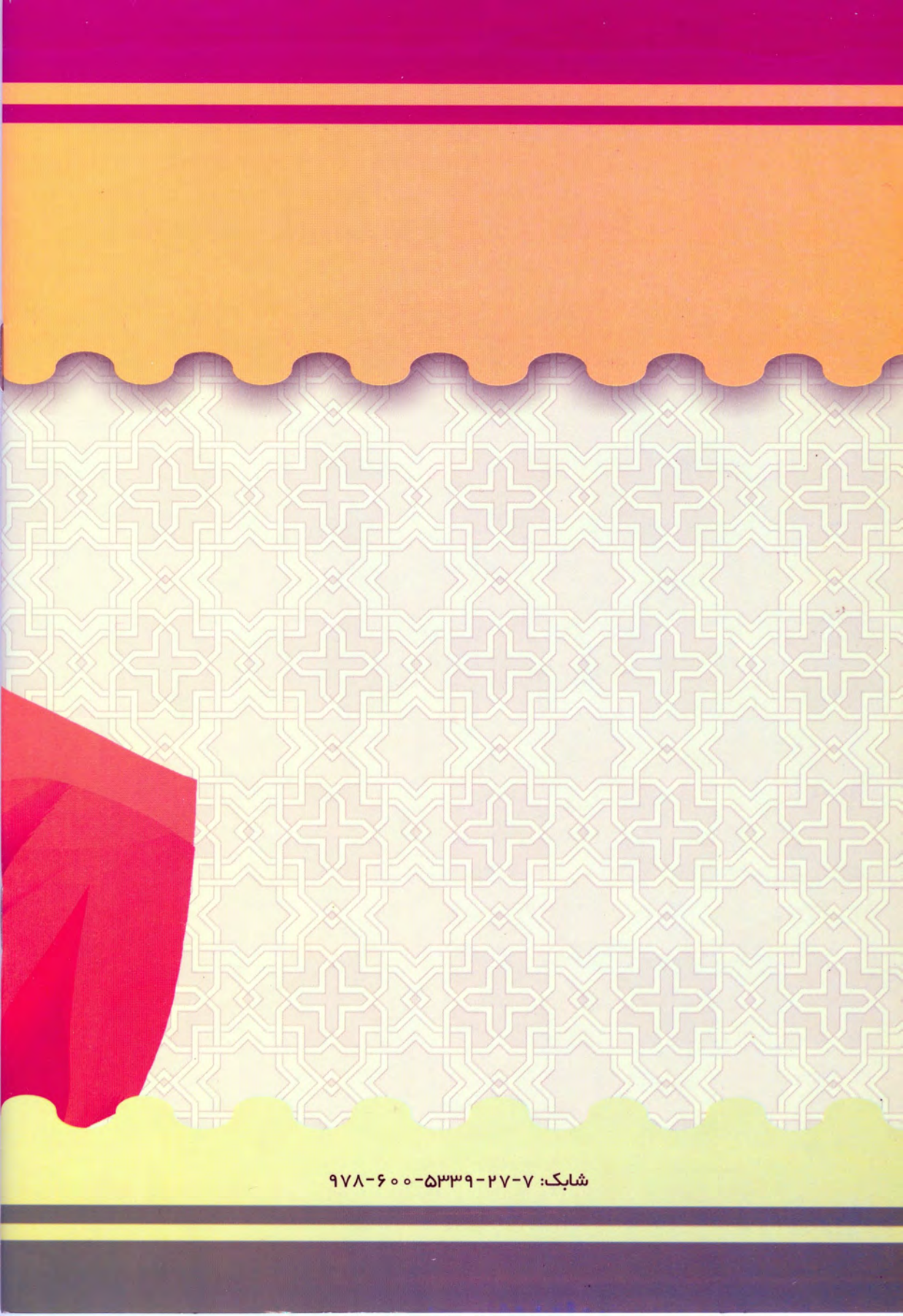
آل عمران: ۱۳۹ - ۱۴۰

«سستی به خود راه ندهید، و غمگین مشوید، که شما اگر واقعا مؤمن باشید، برترید. اگر به شما آسیب رسید، به آن گروه (دشمن) نیز آسیب وارد شده



یاد داشت:

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۳۹-۲۷-۷